

داعش؛ تلاش برای هویت‌سازی

حمیدرضا شاه نظری

دانش آموخته رشته جامعه‌شناسی انقلاب اسلامی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، (نویسنده مسئول)
shahnazari110@gmail.com

امیر عظیمی دولت آبادی

استادیار گروه جامعه‌شناسی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی
aazimii@yahoo.com

چکیده

حمله آمریکا و متحدانش به عراق و همچنین حوادث خونین سوریه بعد از انقلاب‌های عربی در سال ۲۰۱۱، زمینه شکل‌گیری گروه تروریستی داعش را فراهم نمود. روند قدرت‌یابی و رشد سریع داعش و ویژگی‌های خاص و متمایز آن به خصوص پیوستن افراد با ملیت‌های مختلف به این گروه، اذهان بسیاری را درباره چرایی و چگونگی شکل‌گیری آن به خود مشغول کرده است. در این مقاله تلاش شده است تا با نگاه جامعه‌شناختی و با روش اسنادی به چرایی شکل‌گیری این گروه و به بحران هویتی که اعضای داعش در جوامع و در تجربه زیست قبلی خود با آن مواجه شدند پرداخته شود، این مقاله مدعی است شکل‌گیری و ایجاد یک گفتمان هویت‌ساز در قالب دولت اسلامی با راهبرد جهاد جهانی در شکل‌گیری گروه داعش نقش اساسی داشته است؛ بحران هویتی که به طور عمده ناشی از جهانی‌شدن و احساس محرومیت بوده است. موفقیت نسبی گروه داعش در هویت‌سازی مبتنی بر گفتمان سلفی - تکفیری سبب ایجاد میدان مغناطیسی قدرتمندی برای جذب و هویت‌بخشی به افرادی شد که دچار بحران هویت گردیده بودند.

واژگان کلیدی: داعش، بحران هویت، محرومیت نسبی، هویت‌سازی.

مقدمه

شکل‌گیری جنبش‌های سلفی با مشی نظامی و به‌اصطلاح جهادی، پدیده‌ی جدیدی نیست و پیش‌ازاین هم جهان اسلام شاهد شکل‌گیری نسخه‌های متعددی از آن بوده است. پیدایش جنبش وهابیت در عربستان در دو قرن اخیر و موفقیت آن برای تشکیل حکومتی با ایدئولوژی وهابی را می‌توان اولین نوع از این مورد دانست. در چند دهه‌ی اخیر با تشکیل گروه القاعده و اقدامات متعدد تروریستی آن (در نقاط مختلف جهان)، نسل جدیدی از جنبش‌های سلفی به صحنه پا گذاشت که عرصه‌ی عمل خود را صحنه‌ی جهانی تعریف کرد و غرب را به‌عنوان دشمن اصلی خود به تصویر کشید. جنبش القاعده فرازوفروند متعددی را سپری نمود و حوادث متعددی را رقم زد که شاید بتوان بارزترین آن را حادثه‌ی یازده سپتامبر ۲۰۰۱ دانست که مستمسک شروع جنگ‌های متعدد و حضور گسترده‌ی نظامی آمریکا و متحدینش در منطقه گردید. پس از حملات گسترده و مداوم آمریکا و متحدینش به افغانستان و عراق، القاعده به ضعف گرایید و از عملیات‌های آنان دیگر خبری نبود. حوادث چند سال اخیر در منطقه و شرایط بحرانی سوریه، بستری برای شکل‌گیری شاخه‌های جدیدی از جریانات سلفی - تکفیری گردید که گروه داعش یا همان «دولت اسلامی عراق و شام» که بعداً خود را «دولت اسلامی» نامید، از جمله آنهاست.

می‌توان داعش را نسخه‌ای جدید از جنبش‌های سلفی دانست که نسبت به انواع قبلی تفاوت‌های قابل‌تأملی دارد و توانسته است در عرصه‌ی میدانی نسبت به آنان موفقیت‌های بیشتری به دست آورد. انجام گسترده‌ی شدیدترین و فجیع‌ترین جنایات ضدبشری و نمایش آن در رسانه‌های مختلف، بسیج منابع گسترده‌ی مادی و غیرمادی از جمله مالی، نظامی، ایدئولوژیک و پیوستن تعداد افراد قابل‌توجهی با ملیت‌های مختلف در کنار پیشروی‌های گسترده‌ی این گروه (در مدت کم در دو کشور سوریه و عراق) توجه افکار عمومی جهان و دولت‌های مختلف را به خود جلب کرده است. همچنین موارد فوق، اذهان بسیاری از صاحب‌نظران و کارشناسان را به خود مشغول کرده است و آنان در این مدت کوشیده‌اند تا به ارائه تحلیل‌ها و تبیین‌های مختلف درباره‌ی چرایی تشکیل و عملکرد این گروه پردازند. در این مورد نکته‌ی قابل‌توجه آن است که با توجه به اینکه از شکل‌گیری و اهمیت‌یابی این گروه زمان زیادی نمی‌گذرد، تاکنون تحلیل‌ها در مورد آن به طور عمده محدود به تحلیل‌های سیاسی، امنیتی، نظامی بوده و در سطح رسانه‌ای انجام شده است و پژوهش علمی قابل‌توجه و مورد اعتنایی در مورد آن صورت نگرفته است. هرچند تحلیل‌های مبتنی بر نقش بازیگران ذینفع متعدد در سطح منطقه‌ای و جهانی و توانمندی‌های راهبردی و

عملیاتی آنان در شکل‌گیری این گروه حائز اهمیت است، اما نمی‌تواند تصویری کامل و روشن از شکل‌گیری این گروه به دست دهد. موضوع مهمی که کمتر به آن پرداخته شده رویکرد جامعه‌شناختی به چرایی و چگونگی شکل‌گیری گروه داعش است. این مقاله بر آن است تا با نگاهی جامعه‌شناختی زمینه‌ها و چرایی شکل‌گیری این گروه را مورد واکاوی قرار دهد.

چهار چوب نظری

شکل‌گیری داعش را می‌توان از زوایای مختلفی موردبررسی و کنکاش قرارداد؛ اما ویژگی‌های متمایز این گروه، ازجمله شدت و گستره خشوتی که اعمال می‌کند و حضور افراد گوناگون از جوامع مختلف در این گروه، ما را به سمت نظریه‌هایی رهنمون می‌کند که به نظریه‌های هویت مشهورند.

هویت و بحران هویت

هویت ازجمله موضوعاتی است که طی چند دهه گذشته در میان جامعه‌شناسان مباحث متعددی را برانگیخته است. هویت را می‌توان از منظر فردی و اجتماعی موردبحث قرارداد، اما آنچه اهمیت اساسی دارد هویت اجتماعی است که در شکل‌گیری هویت فردی اثر مستقیم دارد. هویت اجتماعی و گروهی، مجموعه‌ای از خصوصیات و مشخصات اجتماعی، فرهنگی، روانی، فلسفی، زیستی و تاریخی همسانی است که بر یگانگی یا همانندی اعضای آن دلالت می‌کند و آن را در یک ظرف زمانی و مکانی معین، به‌طور مشخص، قابل قبول و آگاهانه، از سایر گروه‌ها متمایز می‌سازد. هویت از یک سو باعث جمع کردن عده‌ای با داشتن صفات مشترک و مشابه کنار هم می‌شود و از سوی دیگر باعث جدایی عده‌ای از دیگران به دلیل داشتن همان صفات مشترک و مشابه می‌شود (جنکینز، ۱۳۸۱: ۵).

هویت اجتماعی افراد، براساس عضویت آن‌ها در گروه‌های اجتماعی تعیین می‌شود؛ زیرا هویت به‌وسیله روابط میان نیروهای فرهنگی و اجتماعی ساخته می‌شود؛ بنابراین افراد مانند ابزاری در دست جامعه و فرهنگ‌اند؛ که به‌واسطه آن‌ها وجود خود را نمایان می‌سازند. (فی، ۱۳۸۳: ۹۳-۹۴) هویت سرچشمه معنا و تجربه برای مردم است و به زندگی انسان معنا می‌دهد. به

نظر امانوئل کاستلز^۱ هویت عبارت است از: «فرآیند معناسازی براساس يك ویژگی فرهنگی یا مجموعه به هم پیوسته‌ای از ویژگی‌های فرهنگی که بر منابع معنایی دیگر او هویت داده می‌شوند.» (کاستلز، ۱۳۸۰: ۲). هویت اجتماعی مشخص می‌کند که فرد کیست و چه جایگاهی دارد؛ از این رو کنشگر را قادر می‌سازد که پاسخ‌های مناسب و قانع‌کننده‌ای برای پرسش‌های اساسی معطوف به کیستی خود بیابد. از منظر روانی هویت اجتماعی واجد بار ارزشی برای شخص است و به او شخصیت می‌دهد و زندگی وی را معنادار می‌کند. در مقابل، بحران هویت فردی به معنی عدم توانایی فرد، در قبول نقشی است که جامعه از او انتظار دارد. در وضعیت‌هایی که افراد دچار بحران هویت می‌شوند نقش خود را در گروه یا جامعه نمی‌دانند و منزلت اجتماعی‌شان لطمه می‌بیند. بحران هویت، به معنای ایجاد گسست انسان از عناصر هویت‌بخش جمعی و یا از بین رفتن این عناصر است که به کنشگر شخصیت بخشیده و زندگی‌اش را معنادار می‌کند. هرگاه به هر دلیلی فرد عناصر هویت‌بخش خود را ازدست‌داده باشد و نتواند همبستگی خود را با جامعه حفظ کند دچار بحران هویت می‌شود. بحران هویت به معنای گسستن و بیگانه شدن انسان از اصل و ریشه‌های فرهنگی، اجتماعی است که در قالب فراموشی و یا کم‌ارزش دانستن فرهنگ و آداب و رسوم فردی و بیگانگی از جامعه و بی‌توجهی به آن بروز می‌یابد. در این مواقع فرد ممکن است واکنش‌های گوناگونی نسبت به شرایط موجود از خود بروز دهد. طبیعی است فردی که دچار بحران هویت گشته و خلأ هویتی شدیدی حس می‌کند، با پیدایش یک گروه هویت‌بخش که عناصر هویت‌بخش موردنظر وی را تأمین می‌کند به آن گرایش پیدا خواهد کرد.

گوستاو لوبون^۲ معتقد است در حرکت جمعی، فرد در توده‌ها ذوب می‌شود و هویت فردی او در هویت جمعی حل می‌گردد و بدین ترتیب هویت جدید و روح نوینی که همان روح جمعی است، پدید می‌آید. در چنین حالتی اگر حرکت جمعی برخاسته از شکاف‌هایی باشد که قدرت بسیج بالایی دارند، جنبش می‌تواند به آسانی به خشونت کشیده شود (ایوبی، ۱۳۷۷: ۳۳).

جامعه‌شناسانی که به بررسی جنبش‌های اسلامی پرداخته‌اند معتقدند میان بحران هویت و شکل‌گیری این جنبش‌ها رابطه وجود دارد. کاستلز ظهور جریان‌ات اسلام‌گرا و بخصوص انواع بنیادگرای آن را ناشی از مسائل بحران هویت قلمداد می‌کند. وی با تأثیر گرفتن از نظریه جنبش

1. Emanuel Kastelz
2. Gustave Le Bon

اجتماعی آلن تورن^۱ و با محوری کردن مسئله هویت، سعی در توضیح این جریانات نمود. کاستلز که به بررسی پدیده بنیادگرایی دینی در عصر جامعه شبکه‌ای یا جهانی شدن می‌پردازد، با الهام از نظریه جنبش‌های جدید اجتماعی تورن بر اساس سه محور هویت، دشمن و اهداف، بنیادگرایی دینی را تحلیل می‌کند (کاستلز، ۱۳۸۰: ۲۴-۲۶). وی کار خود را مبتنی بر چگونگی ساخت اجتماعی هویت ساخته و سه گونه هویت را شناسایی می‌کند:

۱. هویت مشروعیت‌بخش که هویت نیروی اجتماعی مسلط بوده و جامعه مدنی را ایجاد می‌کند؛

۲. هویت مقاومت که به ایجاد جماعت‌ها یا اجتماعات منجر شده و تجلی مقاومت در برابر سلطه حاکم است. این هویت‌ها نمونه‌ای از چیزی است که او حذف‌کنندگان به دست حذف‌شدگان می‌نامد؛

۳. هویت برنامه‌دار، که به ایجاد سوژه (فاعل) انجامیده، هویت بدیل برای هویت مسلط تلقی می‌شود.

کاستلز ریشه‌های اجتماعی بنیادگرایی را ناشی از ناتوانی اقتصادی کشورها در تطابق با شرایط نوین رقابت جهانی و انقلاب تکنولوژیک می‌داند که در نتیجه آن جمعیت جوان و شهری ناکام مانده و جامعه سنتی آسیب می‌بیند. او معتقد است که ناکامی دولت ملی برخاسته از نهضت‌های ملی‌گرا در انجام‌دادن نوسازی و ناتوانی در توزیع منافع توسعه اقتصادی میان همه مردم زمینه را برای رشد گروه‌های بنیادگرا فراهم می‌کند. بنابراین هویت اسلامی، به دست بنیادگراها در مقابله با سرمایه‌داری، سوسیالیسم، ملی‌گرایی و... بر ساخته می‌شود (کاستلز، ۱۳۸۰: ۲۴-۲۶)؛ چرا که از نظر بنیادگراها همه آن‌ها ایدئولوژی‌های شکست‌خورده نظام پسا استعماری هستند (سیدقطب، ۱۳۷۸: ۱۵۸).

جهانی‌شدن، بحران هویت و تروریسم

تعاریف متعددی از جهانی‌شدن ارائه شده است و هر دسته از اندیشمندان به تناسب برداشتی که از این پدیده دارند و پیش‌زمینه‌های ذهنی و ایدئولوژی سیاسی که بدان تعلق دارند تعریف خاصی از این پدیده ارائه داده‌اند. در برخی از این تعاریف، جنبه اقتصادی جهانی‌شدن غلبه دارد

1. Alen Toren

و در برخی دیگر ابعاد سیاسی، فرهنگی و یا ارتباطی آن بیشتر مدنظر قرار می‌گیرد (میر محمدی، ۱۳۸۱).

رابرتسون جهانی شدن را مفهومی می‌داند که ناظر بر فشرده شدن جهان و تشدید آگاهی جهانی است و فرآیندی است که وابستگی متقابل جهانی و آگاهی از جهان به‌عنوان یک کلیت یکپارچه در قرن بیست و یکم را در پی داشته است. امانوئل ریشت^۱ جهانی شدن را شکل‌گیری شبکه‌ای می‌داند که طی آن اجتماعاتی که پیش‌ازین در کره خاکی، دورافتاده و منزوی بودند در وابستگی متقابل و وحدت جهانی ادغام می‌شوند (صداقت، ۱۳۷۹).

از بُعد فرهنگی، جهانی شدن بیشتر ناظر بر فشرده‌گی زمان و مکان و پیدایش شرایط جدید برای جامعه جهانی و جهانی شدن فرهنگ است. این بُعد از جهانی شدن بر اقتصاد و سیاست تفوق دارد و عمده توجه آن بر روی مشکلاتی است که فرهنگ جهانی با بهره‌گیری از رسانه‌های جمعی برای هویت ملی و محلی به وجود می‌آورد. مبنای تحلیل طرفداران فرهنگ جهانی بر این اصل مبتنی است که رشد فزاینده فناوری و وسایل ارتباط جمعی، اینترنت و ماهواره، موجب فشرده‌گی زمان و مکان و نزدیکی فرهنگی کشورها شده و از این طریق یک فرهنگ مسلط در سطح جهانی تشکیل داده است (البرو، ۱۳۸۱: ۵۷).

بنیامین باربر^۲ (۱۹۹۵) در کتاب **مک ورلد علیه جهاد** اذعان دارد که هم‌اینک در جهان دو روند متناقض وجود دارد. وی یک‌روند را روند جهانی شدن فرهنگ عامه‌پسند آمریکایی یا مک ورلد می‌نامد که تلاش کرده است تا به لحاظ اقتصادی و فرهنگی جهان را اشباع کند و سنت‌ها، زبان‌ها و رسوم محلی را تضعیف نماید؛ اما این تلاش با واکنش‌ها و عکس‌العمل‌هایی نظیر ناسیونالیسم و بنیادگرایی مذهبی مواجه شده است. او این بنیادگرایی را با عنوان جهادگرایی مطرح می‌کند. هردوی این روندها اگرچه در تخصص با یکدیگرند اما وابستگی متقابل به یکدیگر نیز دارند و در واقع دو روی سکه جهانی شدن فرهنگ هستند؛ به‌عبارت‌دیگر، از نظر وی، جهان از یک طرف شاهد شکل‌گیری یک بازار اقتصادی توسعه‌طلب و همگون‌ساز است که تحت سلطه شرکت‌های چندملیتی به همگون‌سازی و ادغام فرهنگ‌های محلی در یک فرهنگ جهانی مشغولند (مک ورلد) و از سوی دیگر شاهد رشد محلی‌گرایی، خاص‌گرایی و طرح سیاست

1. Emanuel Richter
2. Benjamin Barber

هویت در اشکال مذهبی، قومی و نژادی آن است (Barber, 1996: 205).

سام جرج^۱ در مقاله‌ای تحت عنوان «ظهور فرهنگ جوانان در عصر جهانی‌شدن، فرهنگ فناوری و فرهنگ ترور» از دو واژه دیگر برای توصیف دو روند یادشده استفاده می‌کند؛ فرهنگ فن‌آوری در مقابل فرهنگ ترور. وی دو نوع جهانی‌شدن را مبتنی بر دو نوع فرهنگ جدید در بین جوانان برمی‌شمرد: «جهانی‌شدن از بالا» و «جهانی‌شدن از پایین». فرهنگ در حال ظهوری که «جهانی‌شدن از بالا» را تعریف می‌کند عبارت است از: تکنولوژی یا فرهنگ تکنولوژیک. این فرهنگ به جهانی‌شدن استفاده ابزارهای تکنولوژیک جدید که ساخته شرکت‌های بزرگ عمدتاً غربی است اشاره دارد. از نظر وی روند دیگری که در حال رخ دادن است و جهانی‌شدن از پایین را رقم می‌زند فرهنگ تروریسم یا فرهنگ ترور است. رویداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ این روند را تشدید کرده و افکار عمومی را به خود معطوف نمود. وی بیان می‌کند که جوانان دو روند فوق را همراهی می‌کنند. عمده اعضای شبکه‌های تروریستی جهان را جوانان مناطق فقیر جهان تشکیل می‌دهند؛ اما این به معنای عدم حضور جوانان مناطق ثروتمند جهان (در این گروه‌ها) نیست. وی بیان می‌کند که نسل جوان در دو فرهنگ فوق به دنبال تحقق آمال و آرزوهای خود هستند و به همین دلیل فریفته مزایا، وعده‌ها و ادعاهای این دو فرهنگ و پیرو ایدئولوژی‌های آنها می‌شوند. فرهنگ ترور علی‌رغم ضدیت با فرهنگ تکنولوژی در یک نقطه با آن اشتراک دارد و آن استفاده از فن‌آوری‌های مدرن است. شبکه‌های تروریستی در عصر حاضر به شدت به دنبال استفاده از ابزارها و تکنولوژی‌های مدرن از جمله رسانه‌ها و اینترنت هستند (George, 2002: 1).

محرومیت نسبی و بحران هویت

به نظر تد رابرت گر^۲ احساس محرومیت نسبی برداشت کنشگران از وجود اختلاف میان انتظارات ارزشی و توانایی ارزشی آنها است. منظور از توقعات ارزشی اشاره به آن دسته یا سطح مطلوب‌هایی است که فرد خود را شایسته به دست آوردن یا حفظ آنها می‌داند. در این رابطه، به مواردی نظر معطوف است که فرد یا گروه اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و یا اقتصادی خاصی احساس می‌کند که بر اساس جایگاه و پتانسیل‌هایی که در خود می‌بیند، لیاقت داشتن دسته‌ای

1. Sam Nartey George
2. Ted Robert Gurr

از ارزش‌ها را دارد که از آن محروم است. توقعات ارزشی حوزه‌های متفاوتی را شامل می‌شود. به‌طور مثال در حوزه سیاسی، توقعات ارزشی را می‌توان شامل دسترسی به مناصب سیاسی، برابری سیاسی با دیگر گروه‌های جامعه، رعایت کرامت انسانی، وجود آزادی‌ها و ... دانست. توقعات ارزشی در حوزه اقتصادی را می‌توان شامل دسترسی به مسکن، ماشین، تفریحات، رفاه اقتصادی و امنیت اقتصادی و کاری مناسب دانست. همچنین توقعات و انتظارات ارزشی در حوزه اجتماعی را می‌توان بر خورداری از شأن اجتماعی، احترام و مورد قبول جامعه قرار گرفتن، کسب شأن مناسب با شغل و ... دانست (سیف‌زاده، ۱۳۷۶: ۲۵۱).

برابر با نظریه محرومیت نسبی تد رابرت گر، نابرابری‌ها و شکاف عمیق میان اقلیت و اکثریت در یک جامعه، باعث ایجاد و افزایش تنش میان آن‌ها می‌شود. در نظریه «گر»، محرومیت نسبی یعنی تلقی بازیگران از اختلاف میان انتظارات ارزشی، یا کالاهای، امکانات و خدمات و ارزش‌هایی که مردم در زندگی خود را مستحق آن می‌دانند و قابلیت‌های موجود در محیط اجتماعی و فیزیکی که در پاسخ‌گویی به این انتظارات موجود است. به بیان دیگر، تفاوت بین آنچه مستحق آن هستیم و آنچه عملاً می‌توانیم کسب کنیم.

الیوت ارونسون، محرومیت را از جمله ناکامی‌هایی می‌داند که می‌تواند موجب بروز خشونت گردد؛ البته او نه صرف محرومیت بلکه محرومیت نسبی را که از مقایسه وضع خود با دیگران حاصل می‌شود عامل بروز ناآرامی‌ها و انقلابات می‌داند (ارونسون، ۱۳۷۵: ۱۷۰).

به نظر گر، بسته به شدت پای‌بندی به ارزش مورد توقع، مشروع دانستن محرومیت، فرصت‌های بدیل ممنوع شده و دفعات محرومیت، احساس محرومیت نسبی به نارضایتی و خشم منجر می‌شود. اگر زمینه‌های تسهیل‌کننده، مانند توجیه‌های هنجاری و فایده‌ای خشونت و پشتیبانی گروهی، قوی‌تر از زمینه‌های اجتماعی کنترل‌کننده مانند کیفر و جابه‌جایی عمل کنند، احتمالاً خشم به خشونت مدنی در قالب جنبش‌های اجتماعی می‌انجامد. بسته به میزان نارضایتی بین خواص و عوام، و کم و یا زیاد بودن آن، نوع خشونت متفاوتی اعم از آشوب، توطئه و جنگ داخلی بروز می‌کند (حسینی، ۱۳۷۵: ۲۳۷).

در نظام‌های اجتماعی مدرن، کارکردهای سنتی دولت‌ها، تغییر یافته و از جمله وظایف آن‌ها تأمین امکانات و رفاه اولیه شهروندان شده است. تقلیل محرومیت نیز از وظایف ساختاری آن‌ها

محسوب می‌شود. دولت‌ها در چنین جوامعی به دلیل تغییر ماهیت از ساختارهای سنتی چنین وظایفی را برای خود تعریف نموده و جامعه نیز انتظار چنین کارکردهایی را از دولت دارد؛ بنابراین تلاش دولت در کاستن از ابعاد مختلف محرومیت‌های فردی و جمعی مشوق اعتراضات جمعی برای رفع محرومیت است. در این روند گاه خود دولت به‌عنوان عامل محرومیت شناخته می‌شود. پژوهش‌های انجام‌شده، نشان می‌دهند بین احساس محرومیت نسبی و ایجاد بحران هویت رابطه وجود دارد. این پژوهش‌ها نشان می‌دهد که هرگاه بین گروهی از مردم احساس محرومیت نسبی به وجود آید، هویت ملی تضعیف‌شده و افراد دچار بحران هویت می‌شوند. این پژوهش‌ها بیانگر آن هستند که هرگاه در یک گروهی احساس محرومیت نسبی به وجود آید و اعضای گروه احساس کنند که انتظارات و شایستگی‌های آنان نسبت به سایر گروه‌های ملی برآورده نمی‌شود، هویت ملی در این گروه‌ها تضعیف‌شده و افراد دچار بحران هویت می‌شوند. این بحران هویت می‌تواند هویت قومی افراد را تقویت کند و یا زمینه گرایش آن‌ها به سمت گروه‌های هویتی دیگر که پرکننده این خلأ هستند را فراهم نماید.

هنگامی که یک گروه اجتماعی با داشتن زمینه مقایسه‌ای پیشین، سطح گروهی برجستگی مقوله‌بندی را که تهدیدی علیه هویت جمعی و لذا عزت‌نفس گروهی است، برمی‌سازد، پیامد آن ظهور مقایسات اجتماعی نفرت‌برانگیز خواهد بود. چنین تهدیداتی با کنشگرانی مواجه می‌گردند که درصدد هستند عزت‌نفس خود را ترمیم کرده و در سطح گروهی ارتقاء دهند (Walker, 1999: 366).

در چنین شرایطی هویت افراد در سطح کلان جامعه، به‌موجب احساسات خشم‌آلود، تضعیف می‌گردد و تقویت و تشدید می‌گردد؛ در نتیجه افراد دچار بحران هویت شده و به دنبال رفع آن برمی‌آیند. ظهور گروه‌های هویت‌بخش ضدجامعه با مشی خشونت‌آمیز اسباب پاسخ به بحران هویت را فراهم می‌کنند. در همین زمینه، گرانت و براون (۱۹۹۵)، ارتباط میان محرومیت نسبی و هویت اجتماعی را در ارتباط با اعتراض جمعی بررسی کرده‌اند. آن‌ها نتیجه گرفته‌اند که محرومیت نسبی گروهی، احتمال تمایل و گرایش به شرکت در کنش جمعی را افزایش می‌دهد (Niens, 2003: 116).

عموماً تحقیقات انجام شده در جهت تأیید رابطه معکوس میان احساس محرومیت و گرایش به هویت ملی بوده‌اند و میان این دو متغیر پیوندی نسبتاً قوی و با جهتی معکوس نشان داده‌اند. تحقیقی با عنوان «تأثیر احساس محرومیت نسبی بر هویت قومی و هویت ملی» توسط «عبدالرضا نواح» در میان اعراب استان خوزستان انجام یافته است. یافته‌های این پژوهش نشان داده است که با افزایش احساس محرومیت نسبی، هویت قومی در میان مردم عرب این استان تشدید شده و در پی آن برخی جنبه‌های هویت ملی آنان کاهش می‌یابد (نواح، ۱۳۸۶). همچنین تحقیقی دیگر نشان داده است که بین متغیر «هویت ملی» و «محرومیت نسبی» رابطه منفی نسبتاً بالایی وجود دارد (ربانی، ۱۳۸۸).

بررسی و یافته‌ها

بحران هویت و داعش

گزارش‌های منابع مختلف نشان می‌دهد که اعضای داعش از سه گروه عمده تشکیل شده‌اند. بخش عمده‌ای از اعضای داعش را عرب‌های سنّی عراق تشکیل می‌دهند که برخی از آنان در دوره حکومت رژیم بعث، دارای مناصب مختلفی حکومتی و نظامی بوده‌اند و به طور عمده هویت قومی قوی‌تری نسبت به هویت ملی دارند. بخش دیگری از نیروهای داعش، غربی‌های اروپایی هستند. این اعضا خود دو بخش‌اند. عده‌ای از آن‌ها تازه مسلمانانی هستند که مسیر آشنایی آنان با اسلام از طریق جریان سلفی بوده و عده‌ای دیگر نیز مسلمانان هستند که در گذشته خود یا پدرانشان به غرب مهاجرت نموده‌اند و تجربه زیست در غرب را دارند. سومین گروه از اعضای داعش را افرادی از کشورهای مسلمان منطقه شامل بخش‌هایی از آسیا و شمال آفریقا، تشکیل می‌دهد.

بحران هویت در میان اعضای عراقی

با توجه به شکل‌گیری هسته اصلی و اولیه داعش در کشور عراق، بسیاری از اعضا و سران آن را عرب‌های سنّی عراقی تشکیل می‌دهند که به گروه داعش پیوسته‌اند. در واقع جمعیت بزرگی از اعضای داعش عراقی هستند و متعلق به جمعیت عرب سنّی مذهب بوده که به علت‌های گوناگونی دچار بحران هویت گشته و پاسخ به این بحران را در پیوستن به گروه داعش یافته‌اند. بسیاری معتقدند که دولت نوری مالکی با انحصارگرایی حزبی و برخورد طایفی با اهل سنّت،

شرایط را برای تشدید احساس محرومیت در بین عرب‌های سنّی عراق فراهم کرد. پارکر^۱، تحلیلگر اندیشکده شورای روابط خارجی آمریکا، معتقد است فعالیت‌های نوری المالکی برای کسب پیروزی در انتخابات، هم‌زمان با خروج آمریکایی‌ها از عراق، موجب اتحاد بیشتر نیروهای تکفیری با بازمانده‌های رژیم صدام شد و داعش با بهره‌گیری از این فرصت به تقویت خود پرداخت. دولت مالکی موافق داخل کردن شبه‌نظامیان حزب بیداری (که سنّی مذهب بوده و علیه القاعده عراق جنگیده بودند) به نیروهای امنیت ملی نبود؛ این در حالی بود که اهل سنّت عراق با توجه به منزوی شدن‌شان در عرصه سیاست، خواهان اصلاحات در استان الانبار در دسامبر ۲۰۱۲ شدند. در آوریل ۲۰۱۳، نیروهای امنیتی عراق به یک تجمع اعتراضی در «الحویجه» حمله بردند. در پی آن، بمب‌گذاری در خودروها و حملات انتحاری به فروشگاه‌ها، مغازه‌ها و مساجد شیعیان افزایش یافت. در اواخر سال ۲۰۱۳، نیروهای امنیتی عراق یک تجمع اعتراضی در «رمادی» را منحل کردند. این اقدام، موجب درگیری و در نتیجه عقب‌نشینی نیروهای امنیتی از این منطقه و شهر فلوجه شد و در نتیجه داعش نیز بلافاصله فلوجه را تسخیر کرد.

عدم توانایی نوری المالکی برای ایجاد یک دولت فراگیر و به حاشیه راندن سیاست‌مداران سنّی از منصب‌های کلیدی در برخی مقاطع، باعث کناره‌گیری و تحریم ائتلاف‌های گوناگون سیاسی سنّی در انتخابات پارلمانی شد. اقدامات دولت نوری المالکی در مواردی همچون اعمال شدید قانون مبارزه با تروریسم (که باعث شد هزاران نفر از مردم عراق محبوس شوند) همچنین استفاده او از نیروهای مسلح عمدتاً شیعه‌مذهب برای حمله به مناطق سر به شورش گذاشته سنّی‌نشین، باعث تشدید احساس محرومیت اهل سنّت گشته و در شکل‌گیری و تشدید بحران هویت در بین عرب‌های سنّی عراق نقش ایفا نمود (Scott Peterson, 2015).

سقوط صدام و اسطوره‌زدایی

سقوط رژیم بعثی عراق در پی حمله آمریکا و نیروهای ائتلاف، تبعات گوناگونی در بین مردم عراق بر جای گذاشت. ساختار طائفی کشور عراق و سرگذشت تاریخی آن، حکومت طولانی اقلیت سنّی مذهب را بر اکثریت شیعه و اقلیت بزرگ کرد نشان می‌دهد؛ این مسئله باعث شد که حکومت عراق به‌شدت رویکرد طائفی داشته و طی سالیان زیاد به سرکوب دو گروه بزرگ

1. Parker

شیعیان و کردها پردازد.

سقوط رژیم صدام با دو مکانیزم بر ایجاد بحران هویت در بین اعراب سنّی مذهب اثرگذار بوده است:

اول اینکه با توجه به سال‌ها حکومت دولت‌های سنّی مذهب بر عراق، سازمان اجتماعی عرب‌های سنّی عراق بر اساس وابستگی به حکومت و حزب بعث شکل گرفته بود. سران و بدنه اصلی ارتش عراق و نهادهای حکومتی به طور عمده از اعراب سنّی تشکیل شده و حزب بعث و ساختار حکومت عراق نقش اصلی به شکل دهی سازمان اجتماعی و به تبع آن عامل اصلی شکل دادن به هویت اجتماعی آنان به شمار می‌رفت. سقوط رژیم صدام و حذف نقش‌های اجتماعی اعراب سنّی عراق به شکل‌گیری یک جامعه بی‌سازمان و فاقد هویت منسجم منجر گشت که به شکل‌گیری بحران هویت در میان آنان کمک نمود.

دوم اینکه صدام حسین به‌عنوان یکی از مدعیان جریان پان‌عربی توانسته بود تا حدودی خود را به‌عنوان یکی از سمبل‌های قدرت و عظمت اعراب معرفی کند. از این منظر می‌توان وی را یکی از اسطوره‌های شکل‌دهنده به هویت توده‌های اعراب، به‌خصوص اعراب سنّی در نظر گرفت. در جوامع سنّی فقدان اسطوره به‌مثابه فقدان هویت است و افرادی که فاقد اسطوره و فاقد هویت هستند استعداد تحت سلطه قرار گرفتن را دارند. انسان‌هایی که اسطوره‌های خود را بر بالای دار و یا افتاده بر روی جدول خیابان‌ها نظاره کنند در فضایی تحقیرشده زندگی را ادامه خواهند داد. غرب به رهبری امریکا آگاه بود که رهبران پان‌عرب سال‌ها قبل، اقتدار و جسارت را ازدست‌داده‌اند و به رهبرانی معمولی و متداول تبدیل شده‌اند؛ اما مرگ حقارت‌بار آن‌ها ضروری بود تا اسطوره‌زدایی در جهان عرب شکل بگیرد. مرگ تحقیرآمیز اسطوره‌ها، هویت حیات یافته به‌واسطه وجود آن‌ها را تهی از محتوا می‌سازد و انرژی لازم برای ابراز وجود را از بین می‌برد (دهشیار، ۱۳۹۰).

سقوط خفت‌بار رژیم صدام و پس از آن نحوه دستگیری و اعدام حقارت‌بار وی منجر به احساس حقارت گسترده و تشدید بحران هویت در میان عرب‌های سنّی عراق گردید؛ به‌گونه‌ای که برخی رسانه‌های عربی منطقه روز بازداشت صدام را روز حقارت اعراب دانستند. به‌طور مثال «حلمی اسمز» نویسنده روزنامه اردنی *الدستور* در زمان بازداشت صدام این‌گونه نوشت: «اعراب باید روز چهاردهم دسامبر را در تاریخ معاصر خود روز سیاه اعلام کنند. بزرگ‌ترین گناه صدام این بود که تا امروز زنده ماند تا خون‌آشامان از وی به‌عنوان ابزاری برای تحقیر ما عرب‌ها

استفاده و پیروزی‌هایشان را بر روی پوست ما حک کنند» (فارس نیوز، ۱۳۸۲/۲/۲۴).

بحران هویت در میان اعضای غربی

بخش قابل توجهی از نیروهای داعش را اعضای که از کشورهای مختلف غربی (به خصوص اروپایی) به این گروه پیوسته‌اند، تشکیل می‌دهند. این اعضا شامل دو گروه مسلمانان مهاجر به غرب و گروه تازه مسلمانانی که با اسلام آشنایی ابتدایی دارند و جذب ماهیت هویت‌ساز و هویت‌بخش گروه داعش شده‌اند، می‌شوند.

بعد از جنگ جهانی دوم در دهه ۱۹۶۰، مهاجرت مسلمانان به اروپا در پاسخ به نیاز نیروی کار برای بازسازی ویرانی‌های ناشی از جنگ شروع شد. از دهه ۱۹۹۰ به این سو، کشورهای اروپایی نوعی سیاست تکثر فرهنگی را برای ادغام مهاجران به خصوص مهاجران مسلمان در فرهنگ جامعه میزبان در پیش گرفتند. نتیجه این سیاست و کارنامه دولت‌های غربی در عمل به آن، به حاشیه‌نشینی مهاجرین به‌ویژه مسلمانان منجر شد. وضعیت مسلمانان مهاجر به گونه‌ای درآمد که آنان اغلب اجتماعات خود را حفظ کرده و به صورت جزایری منفک از جامعه پیرامون خود درآمدند. به مرور زمان عدم ادغام آن‌ها در جامعه بومی، فاصله‌ها و شکاف‌ها را میان آن‌ها و جامعه میزبان افزایش داد. این وضعیت در حالی بود که موجبات حس حقارت و تبعیض در بین مسلمانان را فراهم آورد و در میان جمعیت میزبان نیز نوعی احساس بیگانه‌بودن و هراس را نسبت به مسلمانان شکل داد؛ همچنین سیاست‌های دولت‌های اروپایی در پیوند دادن مسلمانان با جامعه مادر موفق نبود؛ به این دلیل که این سیاست‌ها به جای ادغام؛ یعنی فراهم کردن زمینه‌های کاهش شکاف‌های بین دو گروه مهاجر و جمعیت بومی از راه پذیرش قواعد زندگی جمعی توسط مهاجرین همراه با حفظ ارزش‌های اسلامی، به دنبال استحاله ارزشی مسلمانان و تغییر نظام هنجاری آنان متناسب با معیارهای اروپایی بود. بدین ترتیب سیاست‌های استحاله در نهایت نتیجه‌ای جز مقاومت اجتماعات مسلمانان و فاصله گرفتن آنان از جامعه میزبان و افزوده شدن به حس بی‌اعتمادی متقابل دربرداشته است. در میان جوانان مسلمان که از ارتقای موقعیت اجتماعی به دلیل مسلمان بودنشان محروم هستند، طرد و تبعیض اجتماعی به ناامیدی و انزوای آن‌ها دامن زده که در مواردی به شکل اقدامات خلاف قاعده خشونت‌آمیز بروز یافته است (سلطانی نژاد، ۱۳۹۲).

حوادث سال‌های ۲۰۰۴ در مادرید و ۲۰۰۵ در لندن، نمونه رسانه‌ای شده‌تر این موارد هستند.

نتیجه این حوادث تشدید محدودیت بر علیه مسلمانان بود که بارزترین آن را می‌توان تصویب قانونی مانند منع حجاب و پوشیدن روسری در برخی از کشورهای اروپایی در نظر گرفت. حدود سه نسل از مهاجران مسلمان در اروپا زندگی می‌کنند که همچنان از نظر شهروندان اروپایی به چشم خارجی و غریبه به آن‌ها نگاه می‌شود. مجله معتبر *تایم* در فوریه ۲۰۰۵ شماره ویژه‌ای با عنوان «بحران هویت اروپا» منتشر کرد. در این شماره به افزایش احزاب ضد مهاجرت و ضد اسلام و جمعیت‌های مرتبط با آن‌ها در کشورهای اصلی اروپا، مانند فرانسه، بلژیک، هلند، آلمان و انگلیس به‌عنوان یک واقعیت اذعان کرد که طی سال‌های اخیر بر وضعیت مسلمانان اروپا سایه افکنده است. طی سال‌های اخیر مخالفت‌ها، محدودیت‌ها و آزارهای زیادی بر مسلمانان اروپا وارد شده و آن‌ها را به چالش کشیده است. قانون عدم استفاده از برقع و روسری که در بسیاری از کشورهای اروپایی همچون فرانسه، هلند و بلژیک به تصویب رسیده یک نمونه از این محدودیت‌ها است.

سیطره فرهنگ رفاه‌گرا و لذت‌طلب بر جوامع غربی که از پیامدهای بسط مدرنیته و ایجاد سبک زندگی خاص آن است، سبب شده که نوعی بحران معنا برای برخی از شهروندان غربی به وجود آید. زندگی یک‌نواخت غربی که بر پایه لذت و رفاه مادی بنا نهاده شده، همچنین فرآیند عرفی شدن زندگی در غرب، سبب شده تا نوعی یک‌نواختی و بی‌معنایی در زندگی به وجود آید که از آن به بحران معنا یاد می‌شود و نتیجه‌اش ایجاد خودبیگانگی و بحران هویت است. ریشه این بحران، مذهب‌زدایی از جامعه و قطع اتصال بشر غربی از امر مقدس است. گسست از امر مقدس یا افزون‌زدایی، انسان را به این نتیجه می‌رساند که در عالم هیچ سرّی وجود ندارد و همه آنچه بدان دسترسی وجود ندارد در محدوده همین مشهودات مادی است. این نسبت‌دادن هستی، حرکت و غایت زندگی بشر به عالم مشهودات مادی و تقلیل معنای زندگی به معانی انتزاع شده از ارتباط با اشیاء، منجر به شیء‌وارگی و شیئی‌شدگی ساحت اندیشه و کنش می‌گردد. زندگی رفاه‌زده و لذت‌گرا نمی‌تواند همه شهروندان غربی را راضی نگه دارد. برخی از این شهروندان در وجود خود، این خلأ معنوی را حس می‌کنند و با ازجا‌کنندگی و گسست از جامعه خود دچار بحران هویت می‌گردند. فعالیت‌های گسترده تبلیغ جریانات سلفی در غرب، به‌خصوص در اروپا، سبب شده است که مواجهه جوانان غربی دچار بحران معنا با اسلام از زاویه نگاه خاص این جریان‌ها رخ دهد. گروه داعش توانسته است با ساخت یک هویت منسجم، از این پتانسیل ایجادشده در جوامع غربی استفاده کامل ببرد و با اعطای یک هویت معنابخش به جوانان،

پاسخی به بحران هویت آنان باشد. پاره کردن گذرنامه‌های غربی بسیاری از جوانانی که به داعش پیوسته‌اند و نمونه‌هایی از آن را می‌توان در فیلم‌های منتشرشده از سوی داعش (به‌طور مثال در فیلم صلیب الصوارم) مشاهده کرد که نشان‌دهنده موفقیت داعش در اعطای هویت جدید به این جوانان و گسست‌شان از هویت قبلی خود است.

بحران هویت در بین اعضای مسلمان غیرعراقی

وقایع مختلف در طی یک قرن اخیر، به‌خصوص در چند دهه گذشته به زوال دولت‌های قدرتمند اسلامی و تسلط قدرت‌های بیگانه بر دولت‌ها و ملت‌های اسلامی منطقه انجامید که سبب‌ساز تکوین بحران هویت به‌صورت یک واقعیت در بین مردم کشورهای اسلامی گردید. قدرت‌یابی تمدن غرب طی چند قرن اخیر با تلاش برای به سلطه کشیدن سایر ملل و به‌خصوص مسلمانان توسط آنان که سابقه طولانی تخاصم با آنان را در جنگ‌های صلیبی داشتند، همراه بود. ورود مظاهر مادی و معنوی تمدن مدرن غربی و به زوال رفتن پایه‌های قدرت مسلمانان، باعث ایجاد بحران هویت و شکل‌گیری ایدئولوژی‌های جهادی افراطی برای پاسخ به آن گردید.

اساطیر سازمان‌دهنده

بخشی از بحران هویت ایجادشده در بین مسلمانان منطقه که عامل گرایش به جریان‌ات تکفیری (به‌خصوص داعش) شده است را می‌توان به کمک مفهوم «اساطیر سازمان‌دهنده» ماروین زونیس^۱ توضیح داد. اساطیر سازمان‌دهنده نوعی ساختار معنایی در کنار مذهب و شامل باورهای فرهنگی و هویتی است که باعث می‌شود جنبه‌هایی از جهان برای مردمی که بدان معتقدند، معنا یابد. اسطوره سازمان‌دهنده ممکن است دارای اعتبار تجربی یا فاقد آن باشد، اما باور کسانی که در آن سهیم‌اند، به آن واقعیت بیرونی می‌بخشد (رنشون، ۱۳۷۶: ۳۲۸).

بر اساس مفهوم اساطیر سازمان‌دهنده زونیس، هرگاه این اساطیر و نمادهای آن مورد خدشه و آسیب قرار بگیرند در میان معتقدان نوعی بحران معنا و بحران هویت ناشی از آن به وجود می‌آید. دقت در تاریخ یک قرن اخیر جوامع اسلامی نشان می‌دهد که برخی از اساطیر سازمان‌دهنده جوامع اسلامی سنتی مذهب متزلزل شده و یا نابود گردیده است. زوال و تزلزل در اساطیر و

1. Marvin Zonis

نمادهای اسطوره‌ای جوامع فوق سبب‌ساز بحران هویت و خدشه وارد شدن به شخصیت و هویت اعضای این جوامع، زمینه‌ساز تکوین و رشد جریانات جهادی تندرو با گرایش‌های تکفیری شد. داعش را می‌توان آخرین و موفق‌ترین نسخه از این گروه‌ها دانست که توانست با ادعای احیای خلافت به انگاره‌سازی یک هویت جذاب و موفق بپردازد و زمینه‌ساز جذب برخی از مردم این جوامع به سمت خود گردد. سازه‌های معنایی و واقعیت‌های عینی همچون امت اسلامی، خلافت اسلامی، سرزمین فلسطین، رهبران کاریزماتیک را می‌توان جزو این اساطیر سازمان دهنده به شمار آورد.

رهبران کاریزماتیک

اعراب سنی پس از سقوط خلافت عباسی، سال‌هاست اسطوره حکومتی خلافت را از دست داده‌اند. آنان در یک قرن اخیر با سقوط خلافت عثمانی با طرح دیدگاه‌های انقلابی پان‌عربیستی و با روی کار آمدن برخی حاکمان به‌ظاهر ضد غربی تا حدودی اسطوره‌های جایگزین را یافتند. اسطوره‌های مدرن در جوامع عربی از بطن مبارزه این کشورها با استعمارگران غربی پا به عرصه وجود گذاشتند. معمر قذافی در بستر ضد استعماری و ضد غربی جهان عرب به قدرت رسید. جمال عبدالناصر با طرح احیای شکوه و عظمت عربی به قدرت رسید و صدام خود را در جایگاه یک نیروی قهار و قدرتمند ضد غربی و ضد اسرائیلی در اذهان جای داد که از قوه قهریه و خشونت برای برهم زدن معادلات استفاده می‌کرد. همچنین اسامه بن لادن توانست در اذهان اعراب سنی، خود را به‌عنوان یک انسان غیرتمند عرب که نظام استکباری غرب و آمریکا را به چالش کشید نشان دهد. در این باره می‌توان از یاسر عرفات هم نام برد که به‌عنوان نماد مبارزات فلسطینی توسط صهیونیست‌ها کشته شد. این افراد را می‌توان اسطوره‌های ذهنی و رهبران کاریزماتیک جهان عرب سنی نام برد که طی دوران اخیر یکی پس از دیگری از میان رفتند. غیر از مرگ عبدالناصر باقی این اسطوره‌ها به‌عنوان نمادهای اعراب سنی به شکل حقارت‌آمیزی از بین رفتند و این نحو اسطوره‌زدایی در ذهنیت آنان اثر بسیار نامطلوبی بر جای گذاشت و به ایجاد بحران هویت کمک زیادی کرد.

انقلاب اسلامی ایران

انقلاب اسلامی ایران در میان مسلمانان اهل سنت جهان اثر متناقضی بر جای گذاشت. از

یک‌سو (به‌خصوص در اوایل پیروزی انقلاب) با ایده‌ی صدور انقلاب و حمایت از جریان‌های اسلامی در برابر استکبار و سلطه‌ی غرب و شرق، باعث شکل‌گیری اسلام سیاسی و همدلی جریان‌های اسلامی با آن شد و از سوی دیگر علی‌رغم اینکه رهبران انقلاب اسلامی بر ماهیت اسلامی و فراشیعی انقلاب اسلامی تأکید داشتند، اما استقبال گروه‌های محروم و منزوی شیعی در جهان اسلام از وقوع آن و قدرت گرفتن و بازیابی هویت شیعیان منطقه، در کنار تبلیغات سوء مخالفان انقلاب و رقبای منطقه‌ای آن مبنی بر شیعی بودن انقلاب ایران منجر به شکل‌گیری نوعی سرخوردگی در بین بخشی از مسلمانان اهل سنت گردید.

تبلیغات برخی رژیم‌های عربی، به‌ویژه محافظه‌کاران مسلمان طرفدار عربستان سعودی در مورد شیعی بودن انقلاب ایران، تأثیر مهمی بر افکار عمومی جهان عرب گذاشت. اصولاً محافظه‌کاران اسلامی و طرفداران اسلام سعودی تبلیغات گسترده‌ای برای جلوگیری از نفوذ انقلاب اسلامی در میان اکثریت اعراب سنی به عمل آوردند که بزرگ‌ترین حربه‌ی آن‌ها شیعی بودن انقلاب اسلامی بوده است. این تبلیغات در عمل تا حدی موفقیت‌آمیز نیز بود (احمدی، ۱۳۶۹: ۱۵۲-۱۵۳). بسیاری از سنی‌مذهب‌های جهان اسلام همدلی چندانی با آرمان‌های شیعی نشان ندادند؛ چرا که «چاشنی قوی ایرانی که با جنبش اسلامی همراه شده بود، از جاذبه‌ی آن برای سنی‌ها - حتی آن‌هایی که به حکومت اسلامی علاقه‌مند بودند - به‌شدت کاست» انقلاب اسلامی (از نظر اهل تسنن) که متضمن زیرورو کردن کل نظام اجتماعی بود، به معنای به قدرت رسیدن اقلیت محروم شیعه در مقابل رهبران جامعه سنی بود. در مجموع میان فعالان شیعه و سنی تقریباً هیچ‌گونه همکاری قابل تشخیص وجود نداشت (گراهام فولر، ۱۳۷۷: ۱۱۰).

تشکیل یک نظام سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه در ایران، در حالی که در طول تاریخ اسلام شیعه، همواره در اقلیت بوده و سرکوب می‌شده، به ایجاد نوعی سرخوردگی در میان بخشی از اهل سنت منجر شد. پیروزی‌های گروه‌های مقاومت وابسته به ایران به‌خصوص جنبش حزب‌الله لبنان، به‌عنوان یک گروه با ماهیت عمدتاً شیعی در برابر رژیم صهیونیستی که بارها توانسته بود ارتش‌های سنی عربی را با قدرت شکست دهد را هم می‌توان تقویت‌کننده این احساس در میان جوامع عرب به شمار آورد.

داعش و هویت‌سازی

به لحاظ اعتقادی، تفاوت چندانی بین گروه داعش و سایر جریان‌های سلفی جهادی وجود

ندارد؛ اما آنچه این گروه را از دیگر گروه‌ها متمایز کرده، موفقیت در هویت‌سازی مبتنی بر گفت‌وگو و شبکه‌های اجتماعی، گفت‌وگوهای خود را عرضه نماید. گفت‌وگو عرضه‌شده توسط داعش توانست با ویژگی‌های خاص خود، یک هویت جذاب برای برخی مخاطبین که دچار خلأ هویت بودند، معرفی نماید. این در حالی است که در جامعه اهل سنت منطقه، گفت‌وگوهای دیگر همچون گفت‌وگو ناسیونالیسم عربی، بعثی و حتی اخوانی به محاق رفته‌اند و نتوانسته‌اند به‌عنوان یک نسخه موفق عمل نمایند و مشکلات خود و منطقه را حل نمایند. چنین وضعیتی زمینه را برای گرایش و جذب هرچه بیشتر به سمت گفت‌وگو داعش فراهم می‌نماید.

جهادگرایی

دال جهاد و جهادگرایی یکی از عناصری است که از گذشته در گفت‌وگو سلفی - تکفیری وجود داشته است. این دال با دلالت بر مدلولی خاص در گفت‌وگو داعش، خود را به‌عنوان یک وقته مهم و متفاوت از سایر گروه‌های سلفی تکفیری نشان می‌دهد. سلفی‌ها با نگاه فقهی به‌روشنی جهاد را علیه کفار، منافقین و مشرکین واجب دانسته و خون آن‌ها را حلال شمرده‌اند. جماعت اخوان المسلمین، به‌رغم تأکید بر مفهوم جهاد، با خشونت عریان مخالفت می‌کند و مفهوم عمومی جهاد را تلاش و کوشش در راه خدا به هر وسیله و شرایطی و نه فقط نبرد، مد نظر قرار می‌دهد. ولی جهاد از نظر جماعت‌های سلفی تکفیری، به‌ویژه سازمان القاعده، چیزی بیش از یک حکم فقهی فرعی است. از نگاه جریان‌های فوق، جهاد مهم‌ترین عامل بازگرداندن مجد و عظمت به جهان اسلام و ایجاد خلافت اسلامی است. از این منظر جهاد برای نابودی دشمنان خدا امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر برای تشکیل حکومت اسلامی است.

اولین شخصی که به‌صورت گسترده از واژه جهاد ته‌اجمی استفاده کرده ابن تیمیه بود. در عصر حاضر ابوالاعلی مودودی بود که برای نخستین بار به‌صورت روشمند به واژه جهاد پرداخت. با این حال مهم‌ترین شخصی که اندیشه‌هایش به‌طور مستقیم بر نوع برداشت سازمان القاعده از واژه جهاد تأثیر به‌سزایی گذاشت، عبدالله عزام بود. بن‌لادن نیز به‌تبعیت از هم‌کیشان خود اولین وظیفه اصلی مسلمانان را بعد از ایمان، جهاد می‌دانست. وی جهاد را ته‌اجمی و برای تثبیت حاکمیت خداوند بر روی زمین دانسته و آن را جنگ مقدس به‌شمار می‌آورد که مشروعیت دارد. ابن تیمیه که چند سال پس از سقوط بغداد در سال ۱۲۸۵ به دنیا آمد

و علیه حاکمان مسلمان‌شده مغول دست به شورش زد، به صورت منظم و مدون راجع به جهاد صحبت کرد و یک بخش بزرگ از کتاب *السیاسة الشرعیة* خود را به این موضوع اختصاص داد. ابن تیمیه با ذکر آیات متعددی که راجع به جهاد در قرآن آمده است، نتیجه گرفت که جهاد، عملی است که لازم است یک مسلمان مؤمن انجام دهد. از نظر او جهاد بر حج، نماز و روزه برتری دارد. از نظر وی ویژگی واقعی یک انسان نه در ریاضت و تقوای فردی بلکه در جهاد بروز پیدا می‌کند (ژیل کوپل، ۱۳۷۵: ۲۴۰). در دوران معاصر، ابوالاعلی مودودی و سید قطب به عنوان چهره‌های فکری جریان‌های سلفی به طور مفصل به بحث جهاد پرداخته‌اند. مودودی جهاد را به منزله نبردی انقلابی برای اجرای دستورات خداوند بر روی زمین تشریح می‌کند. این نبرد به سبب خواسته‌های خود شخص نیست بلکه برای به دست آوردن رضایت خداوند انجام می‌شود (Gunaratna, 2002: 86). سید قطب نیز به صورت مفصل به بحث جهاد پرداخت و سخنان وی تأثیراتی جدی بر گروه‌های تکفیری به جای گذاشت. از نظر وی اسلام جنبشی آزادی‌بخش است که برای نجات انسان‌ها و آزادی بشریت آمده است: «اسلام یا هست یا نیست. اگر اسلام هست، مبارزه و جهاد پی‌گیر و دامنه‌دار و سپس شهادت در راه خدا و در راه حق و عدالت و مساوات است». از نظر وی مسلمانان واقعی آنهایی هستند که «در راه اعتلا و برتری کلمه حق - نام خدا - به جهاد مشغول‌اند». به اعتقاد سید قطب تنها جنگی را که اسلام مشروع دانسته و به آن اعتراف می‌کند جنگ در راه خدا و برای عدالت اجتماعی است (ر.ک. به: سید قطب، ۱۳۷۲).

از سخنان سید قطب به صراحت یا اشاره برمی‌آید که وی جوامع مسلمانان را به دلیل تن درندادن به حاکمیت الهی یا تلاش نکردن برای برپایی آن تکفیر می‌کند و برخلاف رویکرد فقهی دیرپای فقیهان اسلامی که جهاد را تدافعی می‌دانستند، اندیشه سید قطب پایه‌گذار یک جهاد تهاجمی بود. همچنین سید قطب به پیروان جنبش‌های اسلامی پیشنهاد کرد که از طریق سازمان‌دهی و تشکیل هسته‌های پیشتاز، نظام جاهلی را سرنگون کنند.

جهادگرایی به عنوان ویژگی مهم گروه‌های سلفی - جهادی، از جمله القاعده، به دیدگاه‌های بن‌لادن به عنوان بنیان‌گذار القاعده بسیار وابسته است. بن‌لادن در بسیاری از اعلامیه‌ها و نوارهای ویدیویی خود گفته است که جنگ وی با غرب و آمریکا، در اصل جنگ مذهبی است. نکته مهم در جهادگرایی گروه القاعده و گروه‌های وابسته به آن، تلقی آنان از آمریکایی‌ها و غربی‌ها به عنوان دشمن اصلی است و اولین اعلامیه وی برای مقابله با آنان در آگوست ۱۹۹۶ و تحت

عنوان «اعلامیه جهادی علیه آمریکا که سرزمین دو مکان مقدس (حرمین شریفین) را اشغال کرده است» صادر شد. وی جهاد را تهاجمی برای تثبیت حاکمان خداوند بر روی زمین دانسته و آن را جنگ مقدسی می‌داند که مشروعیت دارد (نظمی، ۱۳۸۸: ۱۵۴-۱۵۵).

دومین فتوا یا اعلامیه وی در ۲۳ فوریه ۱۹۹۸ و تحت عنوان «جبهه جهانی اسلامی برای جهاد علیه یهودیان و نصرانیان» صادر شد. در این اعلامیه، بن‌لادن اعلام کرد که به همراه سران گروه‌های اسلام‌گرا، جبهه‌ای برای جنگ علیه آمریکایی‌ها و متحدانش تشکیل داده است که طبق تلقی آنان، علیه خداوند، پیامبرش و مسلمانان اعلام جنگ کرده‌اند (Osama Bin Ladin, 1980).

القاعده در ۲۴ آوریل ۲۰۰۲ اعلامیه‌ای درباره «حکم قهرمانان و مشروعیت عملیات ایشان در نیویورک و واشنگتن» صادر کرد که در آن به توضیح دلایل شرعی حملات ۱۱ سپتامبر پرداخته است. در این اعلامیه در دو مورد راجع به ممنوعیت کشتن شهروندان بحث می‌شود:

نخست اینکه، القاعده معتقد است کسانی که در حوادث ۱۱ سپتامبر بی‌گناه کشته شدند، با توجه به روایتی از پیامبر می‌توان آن را توجیه کرد؛ دوم اینکه، القاعده معتقد است کشتن غیرنظامیان به‌طور کامل ممنوع نیست، بلکه شرایطی وجود دارد که تحت آن شرایط کشتن شهروندان مجاز می‌شود (بخشی، ۱۳۸۵: ۲۰۹-۲۱۰).

از نظر القاعده، جهاد و مبارزه با کفر نه تنها مهم‌ترین اولویت و وظیفه هر مسلمانی است؛ بلکه فقط محدود به صلیبی‌ها و یهودیان نمی‌شود و حاکمان کشورهای اسلامی که پیمان اتحاد با کافرانی چون آمریکا و متحدانش منعقد کرده‌اند نیز از جمله کسانی هستند که جهاد علیه آن‌ها واجب است (بخشی، ۱۳۸۵: ۱۴۸-۱۴۷). مطابق ایدئولوژی القاعده، مرز میان انسان‌ها را اعتقاد یا عدم اعتقاد به اندیشه‌ی ایشان مشخص می‌کند و کسانی که از این مکتب فکری پیروی نکنند، تحت عنوان کافر، مشرک و منافق مشمول قوانین وضع‌شده سختی قرار می‌گیرند. بر این اساس، همفکران ایدئولوژیک «دوست» و کسانی که اندیشه دیگری دارند «دشمن» تلقی می‌شوند و با استفاده از جهاد باید از بین بروند. تلقی داعش از جهاد علی‌رغم تشابه آن با القاعده در عمل تمایزاتی با آن دارد. از نظر گروه داعش جهاد فقط علیه غربی‌ها و دولت‌های طاغوتی تحت سلطه آنان نیست و شامل گروه‌های بزرگ انسانی که به لحاظ مذهبی و ایدئولوژیک با آنان تفاوت دارند نیز می‌شود. داعش با کمک انواع رسانه‌های مدرن از قبیل شبکه‌های اجتماعی مجازی توانسته از منظر خود مفهوم مدلول دال جهاد را نمایش دهد؛ برای مثال، توانسته فیلم‌هایی با کیفیت بالا تهیه کند که در آن سرزمین‌های عراق و سوریه را به‌عنوان بلاد اسلامی تحت تصرف

کافران و منافقین بازنمایی کند و به بازنمایی عملی صحنه‌های جهادی بپردازد.

خلافت اسلامی

یکی از اصلی‌ترین مؤلفه‌های ساختاری گذشته و یکی از اسطوره‌های ذهنی دنیای اسلام سنتی خلافت اسلامی است. خلافت اسلامی تنها تکیه‌گاه مشروعیت اسلام سنتی در طول تاریخ بوده است. نگاه به نمادها و نمودهای گروه داعش نشان می‌دهد که خلافت یکی از عناصر اساسی گفتمان داعش را تشکیل می‌دهد. خلافت در دنیای اسلام بعد از پیامبر^(ص) به‌عنوان حکومت مشروع جهان اهل سنت ادامه داشته و در قرن نوزدهم با فروپاشی خلافت عثمانی به کنار نهاده شد. به کناررفتن خلافت از عرصه به معنای از بین رفتن اسطوره آن نبود و همواره در گوشه ذهن بسیاری از مردم به‌خصوص نخبگان باقی مانده بود.

بعد از فروپاشی امپراتوری عثمانی، جهان اهل سنت به دنبال ایجاد جایگزینی برای آن بود و در این راستا نیز تلاش‌های فراوانی کرد؛ از راه‌اندازی جنبش خلافت در هند و نگارش آثاری، همچون **الاسلام و اصول الحکم** علی عبدالرزاق مبنی بر انکار خلافت اسلامی و همچنین پیشنهاد رشیدرضا مبنی بر پذیرش خلافت حاکم قریشی و زیدی مذهب یمن از سوی مسلمانان تا تأسیس اخوان المسلمین و حزب‌التحریر همگی در راستای احیای خلافت اسلامی بود.

با افول خلافت عثمانی جریان‌های متأثر از غرب، مانند سوسیالیسم و ناسیونالیسم، تلاش کردند تا خود را به‌عنوان بدیل خلافت مطرح نمایند و در مقاطعی هم موفقیت‌هایی کسب کردند؛ اما در نهایت نتوانستند کاری از پیش ببرند. شکست و ناکامی گفتمان‌های غربی و غیرغربی مانند سوسیالیسم، لیبرالیسم و بعثی، زمینه لازم را برای احیاء و پذیرش مجدد بحث خلافت اسلامی در منطقه فراهم نمود. اندیشه خلافت بر اساس دیدگاه غلبه توجیه شرعی داشته و غلبه یافتن مکانیزم برقراری آن است. اسطوره خلافت را می‌توان برای برخی از جامعه اهل سنت یکی از نمادهای هویتی دانست. اندیشه خلافت پیش‌تر نیز توسط جریان‌هایی مثل اخوان المسلمین در شمال آفریقا و جماعت اسلامی در شبه‌قاره هند، مطرح شده و به‌عنوان تنها راه نجات مسلمانان از شرایط ناگواری که استعمار تحمیل کرده دانسته شده است؛ اما هیچ‌گاه به شکلی که داعش مطرح کرده (و به‌صورت عملی سعی در پیاده‌سازی آن داشته است) متبلور نشده است. خلافت را می‌توان به‌عنوان دال مرکزی گفتمان داعش در نظر گرفت که پس از تصرف شهر موصل استقرار آن را اعلام کرد.

سلفی‌گری

سلفی‌گری آبشخور اصلی اعتقادی و فکری داعش است. این گروه همچون سایر سلفی‌ها، ادعای پیراستن اسلام از آلودگی‌ها و انحرافات را دارد و عقاید خود را عقاید ناب می‌داند. سلفی‌گری با دو داعیه بازگشت به شیوة زندگی و مرام سلف صالح و درنهایت سنت حجاز در سه نسل اول از صحابه و تابعین و ادعای مبارزه با بدعت و انحراف، جذابیت خاصی برای برخی پیدا می‌کند. سلفی‌ها با استناد به حدیثی از پیامبر اسلام (ص) قرن‌های اول تا سوم پس از اسلام را بهترین قرون امت اسلامی می‌دانند و معتقدند که برای پیراستن بدعت‌ها در اسلام، باید به آن قرون بازگشت.

از نگاه سلفی‌گری، مسلمانان مجاز به اجتهاد نیستند و برای اداره امور باید دقیقاً مطابق دیدگاه و سنت سلف صالح عمل نمایند. داعیه سلفیان پیروی کامل از سلف در همه مسائل و دوری از هرگونه اندیشه‌ورزی و تعقل است. «اسلامبولی» تعریف دقیقی از این بُعد سلفی‌گری دارد. به عقیده او، سلفی‌گر در پی آن است که جامعه‌های گذشته سلطه خویش را بر آیندگان هموار کند؛ گویی گذشتگان، زندگانی در بدن آیندگان و پدران، زندگانی در اجساد فرزندان هستند (اسلامبولی، ۲۰۰۰: ۱۷۹). تلاش سلفیان برای اعتبار بخشیدن به سلف، اعطای مرجعیت به آن‌ها در همه ابعاد است. آنان با مشروعیت بخشیدن به سلف، همه اعمال و رفتار آنان و گفته‌ها و سیره ایشان را الگوی عصر حاضر قرار می‌دهند.

به باور اسلامبولی:

سلفیان چون فهم کتاب و سنت را مقید به فهم صحابه کرده‌اند، به جمود عقلی گرفتار شده‌اند؛ به گونه‌ای که اگر با یکی از آن‌ها مذاکره کنی، دائماً به زبان «ابن تیمیه» سخن می‌گویند و پیوسته برای تو از سخنان گذشتگان نقل می‌کند. آنان مذهبشان را بر عقل استوار نمی‌کنند، بلکه تکیه گاهشان را نقل قرار می‌دهند؛ از این‌رو، از بحث عقلی و مناظره فکری می‌گریزند و تنها بر مسائلی تکیه می‌کنند که نصی قطعی یا ظنی بر آن اقامه شده باشد. آنچه در نظر آنان پسندیده است، قیل و قال گذشتگان است و آن‌ها زبان گذشتگان‌اند و در رابطه با عقل و نقل، می‌گویند که نقل اساسی هر فکر و اندیشه‌ای است و عقل، چیزی جز تابع و خادم نقل نیست (اسلامبولی، ۲۰۰۰: ۱۷۹).

سلفیان می‌کوشند تا با مشروعیت بخشیدن به سلف، همه اعمال و رفتار آنان و گفته‌ها و

سیره ایشان را الگوی عصر حاضر قرار دهند و فرصت هرگونه تعقل و اندیشه‌ورزی را از آیندگان بگیرند. در این معنی، پابندی به جزء جزء رفتار، کردار و سخنان آنان و پیروی از آن‌ها در همه زمینه‌ها، اعم از اعتقادی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، مدّ نظر است (البوطی، ۱۳۸۷: ۲۵).

قلمروگشایی

داعش تنها گروه تکفیری است که توانسته قلمرو قابل توجهی برای خود فراهم نماید و اساساً راهبرد اساسی آن گسترش سرزمین و ایجاد حاکمیت سرزمینی است. «فیشمن»^۱ و همکارش «داگلاس اولیوانت»^۲ (از تحلیلگران برجسته اندیشکده شورای روابط خارجی آمریکا) معتقدند که اصول کار داعش با سیاست‌های القاعده فرق دارد. بغدادی علاقه زیادی به قلمروگشایی دارد و برای همین یک دولت موقت در مرزهای عراق و سوریه ایجاد کرده است تا بدین وسیله به صورت نمادین و سنتی حاکمیت خود بر منطقه عراق و شام را نشان دهد.

نتیجه‌گیری

علی‌رغم اهمیت تحلیل‌های سیاسی و امنیتی، گروه داعش را از منظر اجتماعی، شکل‌گیری و گسترش می‌توان در بستر بحران هویت تبیین کرد. بحران هویتی که به انحای مختلف و بسته به طیف‌های مختلف اعضای آن در شکل‌گیری داعش مؤثر بوده است. به واقع داعش توانسته است در خلأ قدرت ایجادشده در کشور عراق و سوریه با ایجاد یک هویت منسجم و تأثیرگذار که از اسطوره‌های ذهنی حامیان آن استفاده می‌کند، به شکل‌گیری و بسط خود بپردازد. توجه به اسطوره‌هایی چون خلافت اسلامی، جهادگرایی و ... که به صورت کاملاً برنامه‌ریزی شده و دقیق توسط داعش مورد بازنمایی رسانه‌ای قرار می‌گیرد را می‌توان نقطه قوت داعش نسبت به سایر گروه‌های تکفیری دانست که سبب اقبال بیشتر به آن گردیده است.

این جنبش، هواداران قابل توجهی از سراسر جهان جذب کرده و اهداف مشخصی را پیگیری می‌کند. داعش سال‌هاست که در عرصه منطقه‌ای و جهانی حضور دارد؛ یعنی حد بالایی از تداوم را داشته و شدیداً به دنبال تغییر در منطقه و فراتر از آن در جهان است. داعش توانسته با

1. Brian Fishman
2. Douglas A. Ollivant

دیگران غیریت‌سازی و دشمنان خود را به‌طور آشکار مشخص نماید؛ هرچند به علت تقسیم آنان به دشمن دور و نزدیک، برخورد برابری با آنان نداشته است و تقابل با برخی از آنان فعلاً از اولویت برخوردار نیست. بحران هویت نقش مؤثری در شکل‌گیری جنبش داعش ایفا کرده است. وقتی که شرایط برای مردم مناطق اهل سنت در عراق مبهم گردید و آنان احساس کردند که نادیده گرفته شده‌اند و بی‌عدالتی در حق آنان روا داشته شده است، ایدئولوژی ستیزه‌جویانه سلفی - تکفیری، تنها نسخه شفابخشی بود که با زمینه‌های تاریخی در دسترس آنان قرار داشت. از این رو، برخی از مردم و جوانان به سمت داعش که در آن شرایط خود را منادی این ایدئولوژی معرفی می‌کرد، جذب شدند. همچنان که اعضای که از کشورهای منطقه و غربی به داعش پیوستند، ایدئولوژی آن را پاسخ‌دهنده به مسائل خود یافتند.

اعضای داعش موفق شده‌اند یک هویت نمادین و مشخص برای خود شکل دهند. هویتی که حتی در سطوح مختلف در شیوه یا سبک زندگی، خود را نشان داده است؛ برای مثال در نحوه پوشش نیز متفاوت از دیگران است. با توجه به یافته‌های پژوهش به نظر می‌رسد که هویت‌سازی انجام‌شده توسط داعش، یکی از عمده‌ترین علل جذب هزاران هوادار از کشورهای عربی و مسلمان و حتی از سراسر جهان است. در واقع کسانی که مشتاقانه با به جان خریدن مشکلات و خطرات فراوان، خود را به عراق یا سوریه می‌رسانند تا در خدمت اهداف داعش قرار بگیرند به دنبال هویت گمشده خود هستند که در کشاکش جدال‌های سیاسی و فرهنگی در غرب، دچار بحران شده و آسیب‌دیده‌اند. داعش به‌خوبی این نکته را فهم کرده و به بهترین وجه بازنمایی خود را در رسانه‌ها مدیریت کرد تا با پاسخ به این خلأ هویتی، اعضای بیشتری را جذب نماید. داعش بر بستری از بحران هویت شکل گرفته است و هویت جمعی شکل گرفته توسط داعش به اعضای آن احساس قدرت می‌دهد. به نظر می‌رسد افرادی که به داعش می‌پیوندند، همچون اعضای جنبش‌های اجتماعی جدید به دنبال هویتی جدید هستند تا خلأ معنایی آن‌ها را پاسخ دهد. البته نباید دور از نظر داشت که وجه هویت‌طلبانه داعش تفاوتی اساسی با جنبش‌های اجتماعی جدید دارد. در این جنبش‌ها، جهت مخالفت هویت‌های جدید و متمایز به سمت «جامعه مدنی» است و سیاست‌های زندگی و فرهنگی مورد نقد این قبیل جنبش‌های مدرن است؛ اما در مورد داعش، مشاهده می‌شود که جهت و سمت‌وسوی مخالفت و ستیز این جنبش نه صرفاً «جامعه مدنی» که به سمت‌وسوی کل عرصه اجتماعی است و اتفاقاً سیاست‌های رسمی و نظام‌های سیاسی مستقر را هدف اعتراضات و خشونت‌های خود قرار می‌دهد. جنبش داعش

به همان اندازه که منتقد و معترض به عرصه جامعه مدنی است به همان اندازه نیز با سیاست‌های رسمی و دولتی ضدیت دارد. یعنی با هر آن کسی که در مقابل تفاسیر این گروه از دین اسلام و نحوه پیاده‌سازی آن در جامعه تلقی شود. به عبارتی دیگر، داعش به دنبال تغییر توأمان عرصه فرهنگی و سیاسی جامعه است. داعش هم‌زمان هم مدرن است و سویه‌های مدرنیستی در آن جریان دارد و هم خود را میراث‌دار سلف صالح می‌داند و از مظاهر مدرنیته دوری می‌کند و آنان را مصادیق شرک و کفر می‌داند.

منابع

- احمدی، حمید. (۱۳۶۹) «انقلاب اسلامی ایران و جنبش‌های اسلامی در خاورمیانه عربی»، مجموعه مقالات پیرامون جهان سوم، تهران: نشر سفیر.
- ارونسون، الیوت. (۱۳۷۵) روان‌شناسی اجتماعی، ترجمه حسین شکرشکن، تهران: انتشارات رشد.
- استانلی، رنسون. (۱۳۷۶) روان‌شناسی سیاسی جنگ خلیج فارس، ترجمه جلیل روشندل، تهران: وزارت امور خارجه.
- اسلامبولی، سامر. (۲۰۰۰) تحریر العقل من النقل و قراءه نقدیه لمجموعه من احادیث البخاری و مسلم، دمشق: نشر الاوائل.
- ایوبی، حجت‌اله. (بهار ۱۳۷۷) «شکاف‌های قومی و خشونت در پیکارهای سیاسی»، فصلنامه مطالعات راهبردی، پیش شماره اول، صص ۱۹-۳۸.
- بخشی، شیخ احمد. (۱۳۸۵) «جهاد؛ از ابن تیمیه تا بن‌لادن»، مجله راهبرد، شماره ۳۹، صص ۱۹۳-۲۱۴.
- البرو، مارتین. (۱۳۸۱) عصر جهانی، جامعه‌شناسی پدیده جهانی شدن، ترجمه نادر سالارزاده احمدی، تهران: نشر آزاداندیشان.
- البوطی، سعید رمضان. (۱۳۸۷) سلفیه بدعت یا مذهب، ترجمه حسن صابری، مشهد: نشر بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- جنکینز، ریچارد. (۱۳۸۱) هویت اجتماعی، ترجمه تورج یار احمدی، تهران: نشر شیرازه.
- حسینی، حسین. (۱۳۷۵) «بحران‌های شهری و تئوری محرومیت نسبی»، مجله سیاست دفاعی، شماره ۱۵ و ۱۶، سال چهارم، صص ۱-۴۲.

- دهشیار، حسین. (۱۳۹۰) «آمریکا و اسطوره‌زدایی در جهان عرب»، مندرج در سایت مرکز مطالعات استراتژیک خاورمیانه. <http://demo.cmess.ir/View/tabid/127/ArticleId/1364.aspx>
- ربانی، علی و دیگران. (۱۳۸۸) «رابطه هویت ملی و قومی در بین دانشجویان آذری، کرد و عرب دانشگاه‌های دولتی ایران»، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۳، صص ۱۳۷-۱۶۸.
- سلطانی‌نژاد، محمد. (۱۳۹۲) «ریشه‌های افزایش خشونت در مسلمانان اروپا»، مندرج در سایت پژوهشکده مطالعات جهان اسلام <http://imws.ir/?q=fa/node/1039>
- سیف‌زاده، حسین و حسن گلپایگانی. (۱۳۷۶) «محرومیت نسبی و چرخش رأی در انتخابات دوم خرداد (۱۳۷۶)»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۱، دوره ۱، صص ۲۴۷-۲۶۶.
- صداقت، پرویز. (۱۳۷۹) «سرشت جهانی شدن و زمینه‌های آن»، مجله بورس، شماره ۹، صص ۱۱-۱۳.
- فولر، گراهام. (۱۳۷۷) *قبله عالم ژئوپولیتیک ایران*، ترجمه عباس فجر، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز.
- فی، برایان. (۱۳۸۳) *پارادایم‌شناسی علوم انسانی*، ترجمه مرتضی مردیها، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- قطب، سید ابراهیم. (۱۳۷۲) *ما چه می‌گوییم؟*، ترجمه سید هادی خسروشاهی، چاپ بیست و دوم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- _____ (۱۳۷۸) *نشانه‌های راه*، ترجمه محمود محمودی، تهران: نشر احسان.
- کوپل، ژیل. (۱۳۷۵) *پیامبر و فرعون: جنبش‌های نوین اسلامی در مصر*، ترجمه حمید احمدی، چاپ دوم، تهران: انتشارات کیهان.
- کاستلز، امانوئل. (۱۳۸۰) *عصر مطالعات: قدرت، هویت، ترجمه حسن چاوشیان*، جلد ۲، تهران: طرح نو.
- میرمحمدی، داوود. (۱۳۸۱) «جهانی شدن، ابعاد و رویکردها»، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۱۱، سال سوم صص ۵۹-۸۴.
- نظمی، ندا. (۱۳۸۸) «القاعده و مسأله جهاد»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره های ۳ و ۴، صص ۲۰۵-۲۱۰.

- نواح، عبدالرضا و دیگران. (۱۳۸۶) «تأثیر احساس محرومیت نسبی بر هویت قومی و هویت ملی مطالعه موردی اعراب استان خوزستان»، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، شماره ۸، صص ۱۴۲-۱۶۳.

- Barber, Benjamin (1996) *Jihad versus Mcworld: How globalism and tribalism are reshaping the world*, New Yourk : Ballantine books.
- Bin Ladin, Osama. (1998) "Text of Fatwah Urging Jihad against America", at: <http://www.ict.org.il/anticles/fatwah.html>.
- George, Sam. (2002) "Emerging Youth cultures in the era of Globalization, Technoculture & Terrorculture", at: www.Tiplady.org.uk/pdis/bookGerorgtechnouculture.
- Gunaratna, Rohan. (2002) *Inside Al-Qaeda: Global Network of Terror*, New Yor : Columbia University Press.
- Niens, Ulrike & Ed Cairns. (2003) *Explaining Social Change and Identity Management Strategies: New Directions for Future Research, Theory & Psychology Copyright*, Sage Publications, Vol. 13(4):509-489
- Peterson, Scott. (January 2015), "Can Iraq hold together? How the new Shiite premier is doing", *Christian Science Monitor*.
- Walker, Iain. (1999) "Effects of Personal and Group Relative Deprivation on Personal and Collective Self-Esteem", *Group processes intergroup relations*, vol 2(4): 365-380.